

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

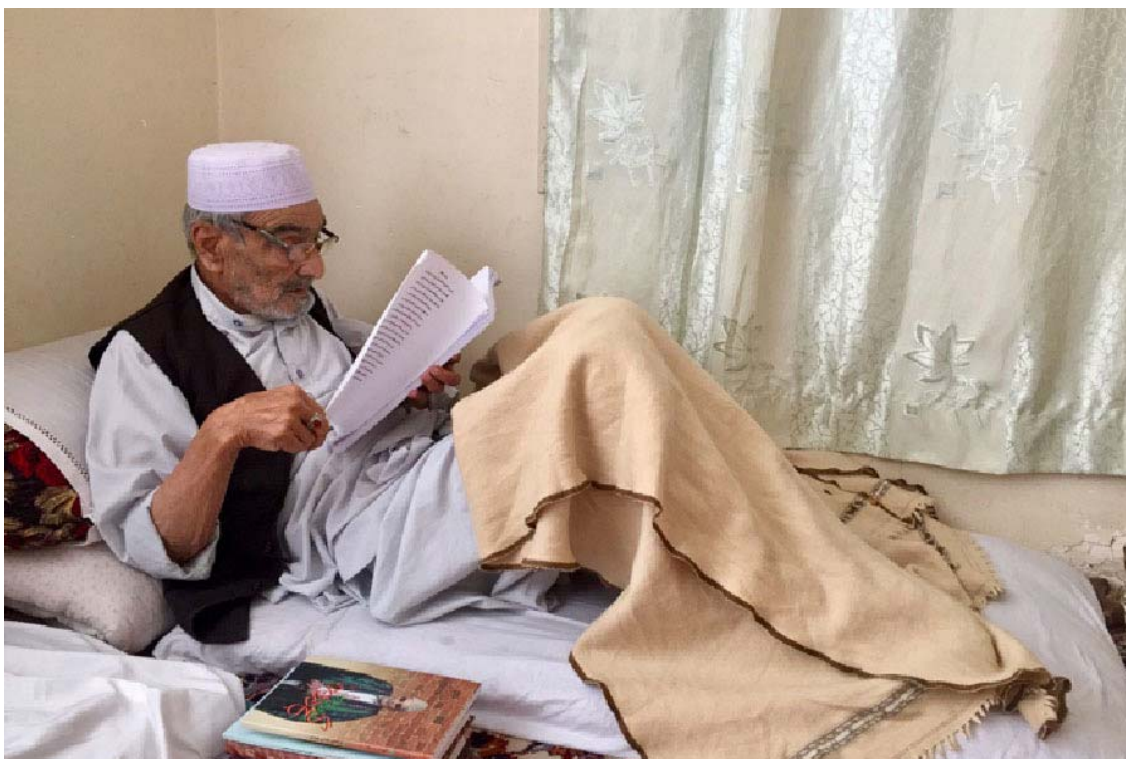
Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

تهیه و نگارش: ع جامی
۱۱ سپتمبر ۲۰۲۰

یادواره ای از زندگینامه و دیوان اشعار
استاد برات علی فدائی هروی پدر شعر مقاومت افغانستان

۲



به ادامه گذشته:

فتنه های خفته

تا درین ویرانه جغد آسا وطن داریم ما کی خبر از نغمه مرغ چمن داریم ما
ساز عمر ما به آهنگ و سرود رفتن است تا به کی این جامه غفلت به تن داریم ما
بردر ارباب قدرت چون گدایان روز و شب آرزوی منصب و شال و چین داریم ما
صحبت ما نیست جز آزادی و آزادگی لیک بر پا دام و بر گردن رسن داریم ما

هردم از رنگی به رنگی خویشرا آراستن جامه زرق و ریا دایم به تن داریم ما
پیش ارباب تجمل بس که قد خم کرده ایم از لباس راستی عریان بدن داریم ما
خود شکستن شیوه آزاد مردان خداست از شکست دیگران تا کی سخن داریم ما
پیش پای خود نمی بینیم از نا آگهی دعوی آگاهی از سر و علن داریم ما
با خیال خام عرض پختگی کردن خطاست چند این تهمت روا بر خویشان داریم ما
پیش چشم مردمان با کسوت و زهد و ورع زیردلق خود نهان صد مکر و فن داریم ما
بس جنون خود ستائی گشته دامنگیر ما عالمی را خوار چشم انجمن داریم ما
آبرو را غرق مرداب تملق کرده ایم اندرین مرداب خود را در لجن داریم ما
ذوق شهرت میدهد از پستی فطرت نشان بسکه خود را زین صفت زارو حزن داریم ما
عیب خود را می نبینیم و زعیب دیگران ابلهانه شکوه پیش مرد و زن داریم ما
در محافل بی جهت لاف تجدد میزنیم طعنه بر فرهنگ و آداب کهن داریم ما
تادریں بازار عرض خودفروشی رایج است خویشرا در معرض بیع و ثمن داریم ما
الغرض دایم (فدائی) با همه روشندلی فتنه های خفته زیر پیرهن داریم ما

امیدوارم تا به زودی اشعار بازمانده پرفروغ استاد از عشق به وطن و آزادی، جزوه ای به عنوان «شعر مقاومت» به کمک شاگردان ارادتمند شان مجدداً نشر و چاپ شود، تا باشد دایره میهن پرستی، انسان دوستی استاد، عشق به آزادی، برابری را برای مخاطبان نسل جوان دوستداران شعر و ادب که درد و رنج جامعه خود را می فهمند و قلم می زنند گسترش دهد، و به پاسداری از گنجینه های استاد فدائی و سایر گنجینه های شاعران مهین دوست این ارزشهای والای انسانی برای نسل های فردای کشور آموزگار و ماندگار گردد.

خیال خام

مرا که شب همه شب آه و ناله کار من است قرین غصه و اندوه روزگار من است
میان آتش بی طاقتی ز جور زمان سپند وار دل زار بی قرار من است
به حال ملت مظلوم و وضع نکبت بار غریق لجه خون قلب داغدار من است
حدیث خواری مظلوم و فتنه ظالم شعار صبحگه و ورد شام تار من است
گمان خام میر ای عزیز خام خیال به من که شیوه آزادگی مدار من است
مرا به پاره فلزی چه افتخار بود مدال دفتر اشعارم افتخار من است
هلا! زبان پی تبریک من نبخشائید کزین خوش آمد و تبریک سخت عار من است
به کاخ ظلم سرم خم نشد اگر رفتم گواه من الف قد استوار من است
نه دست بوس نمودم نه قد فرو کردم نه چاپلوسی و خوش خدمتی شعار من است
ز بهر مصلحتی بود رفتیم و نه در این پذیرش و دعوت چه اعتبار من است
مرا زبان به نوازش کسی نه بتوان بست که زندگی همه میدان کار زار من است
به آب و دانه مرا کس فریب نتوان داد اگر هزار کمان کش پی شکار من است
مرا ز دیدن هر صحنه عبرت نیست کزان حصول جوش افکار و انزجار من است
ندیده رنگ تملق کسی به آثارم که این مشاهده نه در خور و قار من است
کسی مرا به خوش آمد خموش نتوان ساخت که شور برسر و فریاد و ناله کار من است

به پیش زور و زر و حيله خم نگشت سرم گواه حال من اشعار آب دار من است

خاطره ای دارم از این سروده استاد که همیشه در حضور شان به خیال خامم کمی را احساس می کنم. زمانی که مخالفتم را در جریان دعوت شان به ارگ غلام شاهی در کابل با استاد در میان گذاشتم موقعی که استاد فرزانه از کابل برگشتند این سروده زیبا را به پاسخ غلط فهمی من و دوستان دیگر سرودند. استاد فدائی شاعری توانا و آزاده این مرز بوم است، سخن گفتن از آزاده شاعری که همیشه حریت و حماسه آفرینی را طلایه دار بوده است و در کنار آزادیخواهان و حق طلبان در بدترین شرایط به نبرد و ستیز علیه تجاوز، استبداد، استثمار و استعمار آرام ننشسته و حماسه آفریده است، سخن گفتن از فدائی یعنی فرزانی است، او شعر و شعور را در هم آمیخته، حب وطن دوستی و احساسات مهین پرستانه اش در شهرهای ادبی شان از غزل تا قصیده از شعر نیمائی و رباعی تا قطعات، ترکیب بند و مخمسات در آثار گرانبهای شان آشکار است.

نمونه ای از شعر نیمائی استاد

شعر من تصویر است

شعر من آژیر است

شعر من چهره بغرنج گلستان من است

که ز بیداد خزان

گل و برگش همگی خشکیده است

رنگ بر چهره هر سرو و گلش پوسیده است

شعر من چهره کابوس زمان است که بس دلگیر است

شعر من تصویر است

شعر من آژیر است

شعر من پرده هر لولی بازاری نیست

که مرا حرفه شود

که مرا نان بخشد

که مرا جامه دهد

و مرا در رده مزد بگیران مقدم دارد

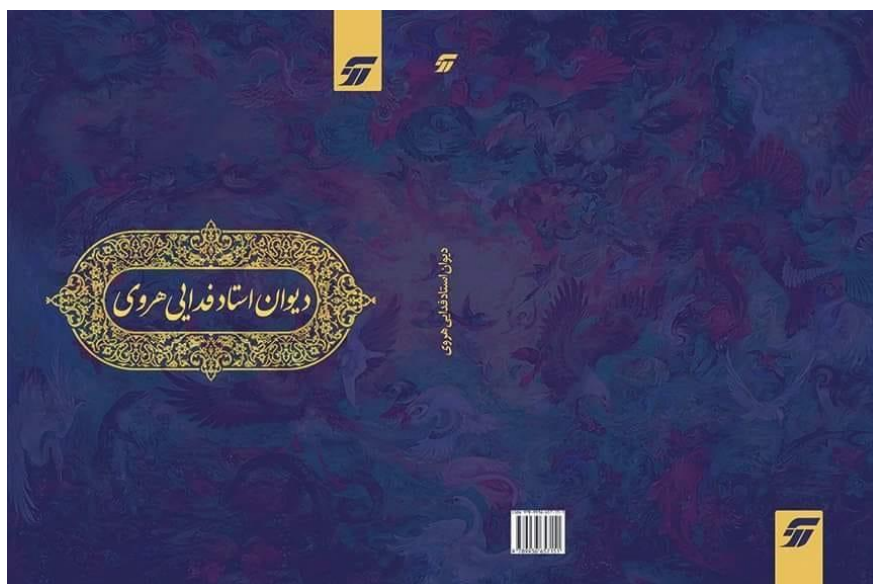
شعر من زاده ایمان من است

همه احساس، همه تدبیر است

شعر من تصویر است

شعر من آژیر است.

فدائی پرچمدار چنین رسالتی است که از میان انبوه شاعران درسخت ترین شرایط فقربا تأملی شایسته و سرشار از شعور بارقه عاطفه های شعری اش شرر دردل تاریخ زده است. درحالی که درآستانه روی نمائی دیوان اشعار شان قرار داریم، همزمان است با نود و یک سالگی پدرشعر مقاومت، فدائی هروی مبنا دار شوکت و عظمت، استواری، مناعت، روشمندی، حماسه آفرینی.



این غزل سرای معاصر کشور، که سرودهایش از ویژگی های مکتب خراسانی گرفته تا ویژگی های مکتب عراقی هندی با کمال ظرافت و پختگی رسیده است و چنان که خود گوید.

از دیوان استاد برات علی فدائی هروی

من آن چکامه سرا عندلیب خوش نفسم	که صحن گلشن قدس است صحنه قفسم
به اوج قاف قناعت عدیل عنقایم	نه بر بساط مذلت نشسته چون مگسم
اگر چه طالع منحوس و چرخ شعبده باز	نموده خوار به چشم زمانه همچو خسم
مرا که مخزن دل پر ز لؤلؤ و گهر است	به وضع ساده مبین و لباس مندرسم
اسیر عشقم و از قید و بند دهر آزاد	نه در طریقه دلدادگان بوال هوسم
شهید خنجر نازم، ز بهر کشتن من	بود ز نرگس مخمور، نیم غمزه بسم
به بوی نافه زلف نگار، شب همه شب	نوای قافله صبح گاه را جبرسم
به هیچ در نکشم رخ ز آستانه یار	اگر چه نیست به زلفین یار دسترسم
چنان ز خویش تهی گشته ام ز جانان پُر	که خویش هیچ ندانم که من کیم؟ چه کسم
به یاد دوست «فدائی» اگر کشم نفسی	ز پادشاهی عالم خوش است آن نفسم

این استاد بی بدیل که کهولت شان آنچنان که می خواهند مجال شان در عرصه ادب پروری و آموزش بیشتر شاگردان را نمی دهد با آنهم در رهبری کانون فرهنگی ادبی مهتاب و انجمن ناظم هروی در تشویق و تربیت شاعران جوان تلاش می نمایند و اکثراً با حضور خود، مایه دلگرمی و شکوه بزم داران می شوند، ارادتمندان و شاگردان مکتب فدائی در حلقه فرهنگی از انجمن فرهنگی مهتاب تا انجمن ناظم هروی، برای استاد عمر طویل تندرستی و سعادت همیشگی را آرزو مندیم، و این گنجینه «دیوان اشعار فدائی هروی» تازه چاپ یافته را نوید بخش فرا راه شان و جان تازه در کانون های ادبی شان تعبیر می کنند.

شکست

بیا که از غم دیرینه یاد باید کرد	حدیث سطوت مردان راد باید کرد
حکایت سفر عشق باز باید گفت	به سوز نغمه و آهنگ ساز باید گفت

ز شام تیره آن مرزو بوم یاد آریم
 بیا که جاده تاریخ را عبور کنیم
 عقاب وار به پرواز برکشیم آوا
 هزار مرحله تا قلب باستان برویم
 به ژرف نای زمان بنگریم نقش صور
 فتاده بود ز رفتار پای اسکندر
 کدام خطه که چنگیز را هراسان کرد
 که جای دم، ز نهادش همی برآمد دود
 کمیت عزم و ثباتش به عرصه لنگ آمد
 ز روز گار سیاهش کی برکشید دمار
 کی دیده است که برگشته شرمسار و عبوس
 بسان موم جهان نرم بود در مشتش
 چو اهرمن ز حریم خدا بیرونش کرد
 بگو برآرند سرها ز تار و پود کفن
 فرار دشمن نمرود کیش را نگرند
 شکوه و سطوت ایمان و ناشکستی ها
 که هست باز تو را دشمن دگر به کمین
 مگو طلسم شکست، ازدهار را کشتیم
 به هفت خوان طلسم ستم سفر داریم
 کمیت، لنگ و هوا تیره، جاده پرسنگ است
 هنوز شام کویر است و قیرگون صحرا
 در آن کویر ز خورشید نقش پائی نیست
 میان ما و تو خاتوله دگر دارد
 هنوز راز معمابه ما نمی گویند
 برای تفرقه اسباب تازه ساخته اند
 پی شکستن پای تو و سقوط من است
 ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است
 که هست باز تو را دشمن دگر به کمین
 هنوز راز معمابه ما، نمی گویند

بیا که از ستم خصم شوم یاد آریم
 بیا که دفتر ایام را مرور کنیم
 دمی به قله پامیر و صخره بابا
 به بلخ تا ز هریابه پای جان برویم
 ز دوربین حقیقت کنیم نیک نظر
 که در کدام دیار همچو مهره در ششدر
 کدام ورطه ز خون چارموج طوفان کرد
 کدام جاده هلاکو به قهر و کین پیمود
 چه جای بود که تیمور را درنگ آمد
 کجاست عرصه میوند و پیراستعمار
 به هر کجای که بنهاد پای ارتش روس
 همان هیولا کز قوت سر انگشتش
 ببین کی نزد جهان بشر زبونش کرد
 هلا به طاهر و یعقوب و نیزک و قارن
 ثبات و مردی اخلاف خویش را نگرند
 ولیک با همه این فرازدستی ها
 به خویش غره مشو جان من مباش ایمین
 مگو که بر سر آن گنج مار را کشتیم
 رونده ایم ولی هفت جا خطر داریم
 هنوز نغمه رامشگران دژ آهنگ است
 هنوز طول مسیر است و جاده نا پیدا
 هنوز قافله صبح را درائی نیست
 هنوز حیل شیطان به ما اثر دارد
 هنوز سفسطه بازان بهانه می جویند
 ز بهر صید به هر جاده گازه ساخته اند
 به هوش باش درین ره عبور چاه کن است
 هنوز در پس این پرده ساز نیرنگ است
 به خویش غره مشو جان من مباش ایمین
 هنوز سفسطه بازان بهانه می جویند

منابع :

- دیوان اشعار فدائی
- چامه و چکامه ها
- حریم راز